هو العلیم

تبیین معنای شرکت در فقه و اسباب پیدایش آن

بررسی اقسام شرکت طبعی و نقش امتزاج و ارث در مالکیت مشترک

احکام قسمت و شرکت ـ جلسه اول

بیانات
علامه حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی
قدّس اللـه سرّه

أعوذ بِاللـه من الشّيطان الرّجيم
بسم اللـه الرّحمٰن الرّحيم
و صلَّى اللـه علىٰ محمّدٍ و آلِه الطّاهِرين
و لعنةُ اللـه علىٰ أعدائِهم أجمَعين

معنای شرکت

مسائلی در پیرامون شرکت بیان می‌شود.

شرکت عبارت است از اینکه دو نفر یا بیشتر، در مالی، یا در عینی، یا در دَینی، [یا در] منفعتی [و] یا در حقّی با یکدیگر شرکت داشته باشند؛ یعنی مال هر دو از هم متمایز و جدا نباشد، [بلکه] بالإشتراک در آن مالْ مِلکیّت این دو نفر یا بیشتر، تعلّق گرفته باشد.

اقسام شرکت

شرکت در عین

امّا شرکت در عین و مالِ خارجی: مثل اینکه در یک زمینی مُشاعاً هر دو با یکدیگر شریک‌اند. «مُشاعاً» یعنی [در] این زمینی که این دو نفر در آن مالک‌اند، سهم این [شخص] از سهم [شخص] دیگر جدا نیست [و] مفروز[1] نیست [و] قسمتِ این [شخص] از قسمتِ رفیقش مشخّص نیست، [بلکه] در تمام این زمین، این [شخص] مالک است و آن [شخص دیگر] هم مالک است، منتها نصف‌به‌نصف؛ نه اینکه این [شخص]، مالک همهٔ زمین است، [بلکه] این [شخص] مالک نصفی از زمین است که آن نصف در تمام زمین است، دیگری هم مالک نصف زمین است که آن نصف شُیوع پیدا کرده و تمام زمین را آن حق دیگری که نصف است، گرفته است. این را می‌گویند: مِلک مُشاع. این دو نفر در این عین با یکدیگر شرکت دارند نصف‌به‌نصف.

شرکت در دَین

[شرکتِ] در دَین: مثل اینکه دو نفر معامله‌ای می‌کنند و جنسی را که دارند، به کسی می‌فروشند [البته] به ذمّهٔ او؛ [یعنی] ذمّهٔ او تعلّق می‌گیرد به هر دو نفر؛ بنابراین این دو نفرِ شریک، بالإشتراک مالک ذمّهٔ آن

---

[1] لغت‌نامهٔ دهخدا: «جداکرده‌شده، معیّن شده؛ مِلکی که سهام مالکانِ مشترک آن تعیین و حدود آن مشخص شده باشد، مقابل مُشاع.»

[شخص] می‌شوند [و] مالک دَینی می‌شوند که آن شخص به اینها بدهکار می‌شود.

شرکت در منفعت

شرکت در منفعت: مثل اینکه دو نفر بالإشتراک، یک شخصی را اجیر می‌کنند برای کاری: برای خیّاطی، برای نجّاری، برای آهنگری، برای کنترات ساختمان، برای سیم‌کشی و امثال اینها؛ [هر] دو نفر [با هم] اجیر می‌کنند، بنابراین منفعت آن اجیر، مِلکِ این دو نفر است بالإشتراک.

شرکت در حق

و هم‌چنین شرکت در حق [این است که]: آن حقوقی که قابل انتقال است، اگر دو نفر بالإشتراک آن حق را خریدند یا مصالحه کردند، مالک آن حق می‌شوند بالإشتراک.

اسباب شرکت

حالا آن اسبابی که موجب می‌شود که دو نفر یا بیشتر در مالی، یا منفعتی، یا حقّی [و] یا در دَینی شرکت پیدا کنند، چند چیز است:

شرکت به سبب معاملات

یکی: معاملات؛ [یعنی] به‌واسطهٔ معامله: معاملهٔ هِبه، معاملهٔ صلح، معاملهٔ خرید و فروش، دو نفر مالک یک چیزی می‌شوند.

دو نفر رفیق با هم دارند حرکت می‌کنند، می‌بینند یک شخصی یک دانه قالی انداخته روی کولش [دوشش] دارد می‌فروشد؛ هر دو با همدیگر می‌گویند: «این قالی را به ما می‌فروشی؟» می‌گوید: «بله.» معامله می‌کنند. این قالی بالإشتراک مِلک این دو نفر می‌شود در معاملهٔ با هم. این یک قسم.

شرکت به سبب ارث

قِسم دُیّم: ارث است. مالی را که شخص متوفّا از خود باقی می‌گذارد، آن مال به ارث می‌رسد به ورثهٔ او در هر طبقه‌ای که هستند. البتّه در طبقهٔ اوّل، اولاد است و پدر و مادر؛ در طبقهٔ دُیّم، برادران‌اند و اجداد؛ در طبقهٔ سِیُّم، دایی‌ها و عموها.

اگر کسی از دنیا رفت و ارث او رسید به وارث ـ حالا در هر طبقه‌ای که بخواهد بوده باشد ـ آن ورّاثی که در آن طبقه هستند بالإشتراک و بالإشاعه مالک آن مِلک متوفّا می‌شوند به حساب سهام خودشان.

مثلاً فرض کنید زمینی است [که] مال کسی است، این [شخص] از دنیا می‌رود و دو پسر دارد و دو

دختر، [و] کس دیگری را هم ندارد؛ به‌مجرّد اینکه از دنیا رفت و طلب‌هایی را که داشت وصول کردند و بدهی‌ها را دادند و به وصیّتش درصورتی‌که بیشتر از ثلث نباشد عمل کردند، بقیّهٔ مال، مالِ این چهار نفر است. دو تا پسر دارد و دو تا دختر، هر پسر دو حق می‌بَرد؛ دو پسر [می‌شود] چهار حق؛ و هر دختر یک حق [می‌بَرد]، دو حق هم مالِ دختران؛ مجموعاً شش حق [می‌شود]. این زمین الآن به شش [سهم] قسمت می‌شود؛ به شش [قسمتِ] مُشاع، یعنی به شش سهم. هر دختر یک ششم از این زمین را بالإشاعه مالک است و هر پسری دو ششم، یعنی یک سیّم [و] یک ثُلث.

و اگر از آنها بپرسیم: «کجای زمین مال شماست؟» نمی‌دانند؛ چون جای مشخّص ندارد. در هر وَجَب از این زمین شما دست بگذارید، آن وجب شش سهم می‌شود؛ از آن وجب، یک حق مالِ این دختر [و] یکی مالِ دیگر، دو تا [حق] مالِ این پسر و دو تا مال دیگری. [حتی] از یک وجب کمتر [هم] شما دست بگذارید باز هم به شش سهم [تقسیم] می‌شود. این معنیِ مِلک مُشاع است که اگر به ارث، دَینی، یا عینی، یا منفعت [و] یا حقّی به ورثه منتقل شد، ورثه بالإشاعه و بالإشتراک در آن [ارث] به حساب سهام خودشان شریک می‌شوند.

شرکت به سبب حیازت

[سوّم]: یک قسم از اسباب شرکت، حیازت است. اگر کسی مباحاتِ اولیّه را حیازت کند مالک می‌شود. مثلاً برود در جنگل‌هایی که مالک ندارد، یا در تهِ درّه‌ها که درخت خود به خود می‌روید، یا برفراز کوه‌ها یا در نیزارها که مالکش امام [علیه السّلام] است و به اذن امام می‌تواند حیازت کند و مالک بشود؛ یعنی درخت‌هایی را که در آنجاست بکَند و مالک بشود. اگر دو نفر [یا] چهار نفر با یکدیگر رفتند [و] یکی از این درخت‌هایی را که مباح است [و] مالک هم ندارد کَندند، چهار نفری بالإشتراک در آن درخت مالک می‌شوند و سبب این ملکیّتِ بالإشاعه به شرکت، حیازت است.

آب رودخانه [و] آب دریا مالِ خداست [و] مالک شخصی ندارد؛ اگر کسی رفت [و] کوزهٔ خود را [از آن] پُر کرد، او [این آب را] حیازت کَرده [و] او مالک آن آبی می‌شود که خودش پُر کرده است. اگر دو نفر با هم تشریک مساعی کردند و بالإشتراک یک مَشکی را پُر کردند، این آبی که در مَشک است مال هر دو نفر است بالشّرکة؛ چون هر دو با یکدیگر در ملکیّت این مال و حیازت کردنِ [آن] سهم دارند. این هم یکی از اسباب شرکت است.

شرکت به سبب عقد تشریک

[چهارم]: یکی از اسباب شرکت، عقد تشریک است. عقد تشریک این است که کسی به دیگری بگوید: «من شما را در مال خودم شریک قرار دادم» همین، او هم قبول کند. به‌مجرّد اینکه این عقد بسته شد، او شریک

می‌شود در مال شما، حالا به مقداری که شما او را شریک می‌کنید؛ یک‌وقت شریک می‌کنید او را در تمام اموالتان، یک‌وقتی شریک می‌کنید در منزلتان، یک‌وقت شریک می‌کنید در فرشتان. شرکت یک‌وقت نصف به نصف است، یک‌وقت ثلث به ثلثَین است، یک‌وقت ارباعاً است یعنی رُبع و سه رُبع است، [و] یک‌وقت اعشاراً است یعنی یک‌دهُم و نُه‌دهُم است.

شما به رفیقتان می‌گویید که: «من تو را در تمام اموال خود شریک کردم به نسبت یک به دَه.» او هم قبول می‌کند؛ تا قبول کرد، یک‌دهم از اموال شما مالِ اوست. یا اینکه [در مورد] فرشی که روی آن نشسته‌اید می‌گویید: «من تو را شریک می‌کنم در این فرش به نسبت ثلث و ثلثَین؛ یک‌ثلثش مال تو و دو ثلثش هم به ملکیّت من باقی باشد.» [او هم] قبول می‌کند؛ به‌مجرّد قبول، یک‌ثلثِ مُشاع از این فرش مالِ او می‌شود. این هم یکی از اسباب شرکت است.

شرکت به سبب امتزاج در اجناس مثلی

[پنجم]: یکی از اسباب شرکت، امتزاج است. دو نفر مالی دارند و این مالشان اختیاری (به اختیار خودشان) یا قهراً با هم ممزوج می‌شود و مخلوط می‌شود؛ این چند قسم است:

یک‌وقت آن چیزهایی که با یکدیگر مخلوط می‌شوند، از مایعات است؛ مثلاً یکی یک مَشک آب دارد [و] دیگری هم یک مشک دیگر آب دارد، آن مشک ملک اوست و این [شخص] نمی‌تواند تصرّف کند، این مشک هم ملک این [شخص است و] دیگری نمی‌تواند تصرّف کند، ولی [آب] این مشک‌ها [قهراً] با همدیگر مخلوط شد، یا [این دو نفر] به اختیار خودشان [آب] این دو مشک را با همدیگر مخلوط کردند، این دو آب ملکِ این دو نفر می‌شود بالإشتراک. دیگر هر کدام از آنها نمی‌توانند بگویند: «من مالک آب خودم هستم!» زیرا هر ذرّه از آب آنها در آب دیگری داخل شده است، ولو اینکه عقلاً هر ذرّهٔ آب او از ذرّهٔ آب رفیقش جداست ـ و تداخل اجسام به برهان فلسفی، باطل است؛ جسم در جسمِ [دیگر] داخل نمی‌شود، بلکه پهلوی هم قرار می‌گیرد، ولو اینکه ذرّاتش این‌قدر کوچک باشد که به چشم نیاید ـ ولی عرفاً اتّحاد پیدا کرده، و چون احکام شرعی تابع صدق عرفی است و این شیء را شیء واحد می‌گویند، لذا بین آن دو نفر بالإشتراک باید که قسمت بشود و هر دو مشترک اند در این مال به حساب سهام خودشان.

یا [اگر] جنسِ [مایعات] مختلف باشد، مثل اینکه کسی یک شیشه آبغوره دارد و دیگری یک شیشه سرکه یا آبلیمو؛ جنس مختلف است ولی هر دو مایع است. این دو تا را با همدیگر مخلوط می‌کنند، هر دو شریک می‌شوند به‌مجرّد مخلوط کردن. [حالا یا] خودشان مخلوط کنند یا خود به خود مخلوط بشود، [مثلاً] باد بیاید [و] بزند این شیشه برگردد و آن [آبغوره‌ای] که دارد بریزد در ظرف آبلیموی رفیقش یا سرکهٔ رفیقش؛

اینجا با همدیگر شرکت پیدا می‌کنند، شرکت براساس امتزاج.

سؤال:[اگر] وزن شیشه‌ها کم و زیاد باشد چطور؟

جواب: به حساب وزنشان؛ [یعنی] اگر وزن هر دو مساوی باشد، نصف‌به‌نصف شریک می‌شوند و اگر وزن [آنها] مختلف باشد، به حساب وزن.

و اگر این دو جنس مایع نباشند [و] جامد باشند، ولی مانند گَرد باشند، مثل آرد جو و آرد گندم. اگر کسی مقداری آرد گندم دارد [و] دیگری هم آرد گندم [دارد که] هر دو از یک جنس [هستند]، یا [جنسشان] مختلف [است مثل] آرد گندم و آرد جو [و] با همدیگر مخلوط شدند. [مثلاً] دادند به آسیاب؛ این شخص یک گونی گندم داد به آسیاب [تا] برای او آرد کند و دیگری هم [یک گونی] داد، و آن شخصی که مأمور آسیاب بود متوجّه نشد [و] همه را با هم مخلوط کرد و آرد کرد، این دو نفر دیگر مالک می‌شوند در این آردها و نمی‌تواند نصف آرد را به این بدهد و نصف آرد را به دیگری بدهد؛ چون الآن هر دو [نفر] مالک این آرد هستند بالإشتراک و تصرّف هریک از آنها در مقدار خود، مَنوط به اذن دیگری است، که إن‌شاءالله مفصّل بیان می‌کنیم. این هم یکی از اقسام شرکت است.

یا اینکه آن دو جنسی که آنها دارند مثل گَرد نباشد امّا دانه‌های خیلی ریز است، مثل خشخاش یا دانهٔ کنجد. اینها هم اگر با هم مخلوط شد، شرکت واقعی پیدا می‌شود؛ گرچه هر دانهٔ خشخاشِ این شخص غیر از دانهٔ خشخاشِ دیگری است [و] الآن هم که با یکدیگر مخلوط می‌شوند، در واقع از هم جدا هستند، ولی چون عرفاً جنس واحد حساب می‌شوند، شرکت واقعی پیدا می‌شود بین آنها.

امّا اگر آن دانه‌ها خیلی ریز نیستند، مثل دانهٔ گندم [و] دانهٔ نخود و عدس و امثال اینها [و] با یکدیگر مخلوط شد، اینجا شرکت واقعی پیدا نمی‌شود، [بلکه] شرکت ظاهری است؛ چون نمی‌توانند از هم جدا کنند. [مثلاً] کسی که یک خروار گندمش مخلوط شد با یک خروار گندم رفیقش، دیگر نمی‌تواند [آنها را] جدا کند؛ [چون] گندم‌های او مشخّص نیست که جدا کند یا اگر هم مشخص باشد، به‌اندازه‌ای مشکل است که چه‌بسا افرادی برای اینکه این دانه‌ها را از دانهٔ رفیقشان جدا کنند، از اصل مال می‌گذرند! کیست که بتواند یک خروار گندم سفید [را] که با یک خروار گندم زرد با یکدیگر مخلوط شده، این بنشیند دانه دانه [از هم] جدا کند؟! اینجا هم شرکت پیدا می‌شود، منتها شرکت واقعی نیست [بلکه] شرکت ظاهری است.

[اینها همه] مِثلیّات هستند. مِثلی: یعنی آن چیزی که در خارج مِثل دارد؛ گندم، مثل دارد، [هم‌چنین] جو، آبلیمو، آبغوره، سرکه، اینها مثل دارند، [لذا] می‌گویند: مِثلی.

شرکت به سبب امتزاج در اجناسِ قیمی

امّا آن چیزهایی که در خارج مِثلش نیست [بلکه] شبیهش هست، مثل گوسفند، مثل شتر، مثل گاو، مثل

اسب. اینها را می‌گویند: قیمی؛ که اگر کسی یکی از اینها را برداشت و تلف کرد، آنچه که به عهدهٔ او می‌آید قیمتِ آن است، نه مثل او. اینها را می‌گویند: اجناسِ قیمی.

اگر کسی [یک] مال قیمی داشت و با مال قیمیِ رفیقش مخلوط شد، [مثلاً] دو گوسفند این [شخص] دارد و دو گوسفند هم آن [شخص] دارد و اینها علامت مشخّص ندارند، با یکدیگر مخلوط شده‌اند به‌طوری‌که طرفَین اصلاً مال خود را از هم نمی‌شناسند، یا این گلّهٔ گوسفند با آن گلّهٔ گوسفند مخلوط شد به‌طوری‌که صاحبان گلّه نمی‌توانند جدا کنند؛ اینجا شرکت پیدا نمی‌شود، بلکه هر کدام مالک مال خود هستند. آن‌وقت باید یا با هم مصالحه کنند و [یا] اگر به مصالحه حاضر نشدند، باید قرعه بکِشند و هر کدام [از آنها] مالِ خود را با قرعه معیّن کنند.

توجه کردید؟ این مسائلی بود در پیرامون کیفیّت تحقّق شرکت؛ شرکتِ طبعی.

شرکت عقدی

البتّه یک شرکت هم داریم که عقد شرکت است. [مثلاً] دو نفر می‌خواهند با همدیگر شریک بشوند و کار کنند. این [شخص] مالی می‌گذارد و آن [شخص] هم مالی می‌گذارد، به نسبت سهام خود با یگدیگر کار می‌کنند، منفعت و ضرر به حساب سهام بر هر دو تسهیم می‌شود. این [شرکت] دارای شرایطی است و دارای عقدی است و دستورات خاصّی دارد که إن‌شاءالله در یک‌یک از خصوصیّات مسائلش مفصّل بحث می‌شود.

بیانات پایانی در مورد فضیلت شب قدر

امشب شب قدر است. شب قدر آن شبی است که ملائکه از آسمان نازل می‌شوند خدمت امام زمان علیه السّلام و تمام مقدّراتی که در سال آینده برای تمام مخلوقات است [را] خدمت آن حضرت عرضه می‌دارند: ﴿تَنَزَّلُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ وَٱلرُّوحُ فِيهَا بِإِذۡنِ رَبِّهِم مِّن كُلِّ أَمۡرٖ﴾.[1]

و این شب از اول شب تا طلوع فجر، شبِ رحمت و برکت و عافیت و سلامت است. ﴿سَلَٰمٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطۡلَعِ ٱلۡفَجۡرِ﴾؛[2] یعنی این شب، شب سلامت و رحمت است تا اینکه فجر طلوع کند. خیلی شب عزیزی است و از دو شبِ گذشته که شب نوزدهم و بیست‌ویکم ماه رمضان باشد مهم‌تر است، و بیداری امشب تا طلوع صبح مستحب مؤکّد است.

دستوراتی که در امشب وارد است همان دستوراتی است که در دو شب پیش ذکر شد: شب غسل دارد،

---

[1] سوره قدر (۹۷) آیه ۴. ترجمه:
«در این شب ملائکه و روح با اذن و اجازهٔ پروردگارشان با هر امر ملکوتی پایین می‌آیند.» (محقق)

[2] سوره قدر (۹۷) آیه ۵. ترجمه: «در این شب همه سلام و رحمت است تا سپیدهٔ صبح.»

زیارت حضرت سیدالشهدا علیه السّلام و نماز دو رکعت (هر رکعت با هفت ﴿قُلۡ هُوَ ٱللَّهُ﴾) [وارد است]؛ و خواندن سورهٔ روم و عنکبوت و حم (دخان) این سه تا اختصاص به امشب دارد که مال دو شب قبل نبود. و همان قرآن سر گرفتن و احیاء گرفتن، و صد رکعت نماز به همان طریقی که سابقاً ذکر شد (پنجاه تا دو رکعتی) [وارد است]؛ إن‌شاءاللـه رفقا همه همت کنند، غسل بکنند، لباس سفید بپوشند، عطر بزنند، عبا کول کنند [بپوشند]، عمامه‌ای ببندند.

انسان مستحب است که نماز می‌خواند با عمامه بخواند؛ مستحب است.[1] حالا افرادی که عمامه سرشان نمی‌گذارند و سرشان کلاه‌ها از جای دیگر آمده است و فرو رفته است، اینها اختیار دارند که در مسجد بردارند [و] یک چیزی دور سر خودشان ببندند و با عمامه نماز بخوانند؛ و عمامه تیجان ملائکه است.[2] ملائکه همیشه تاجشان به شکل عمامه است. توجه کردید؟ و مستحب است که انسان با عمامه نماز بخواند.

من خوب یادم می‌آید مرحوم پدر ما به رفقا سفارش می‌کرد و اینها که می‌آمدند در مسجد همیشه یک عمامهٔ کوتاهی توی جیبشان بود، در می‌آوردند و می‌بستند به سرشان، همیشه! و با عمامه نماز می‌خواندند. عطر هم بزنند، گلاب هم بزنند، حواسشان را هم خوب جمع کنند، به ذکر دنیا مشغول نشوند، هر دقیقه‌ای از این شب که به غفلت بگذرد مَغبونیّت[3] دارد. إن‌شاءاللـه خدا همهٔ ما را توفیق بدهد به آنچه موجب رضا و محبت اوست.

صلواتی ختم کنید.

[اللـهمّ صلّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّدٍ]

---

[1] رجوع شود به مکارم الأخلاق، ص ۱۱۹؛ جامع الأخبار، شعیری، ص ۷۷.

[2] روضة المتقین، ج ۷، ص ۶۳۶: «**العَمائِمُ تِیجانُ المَلائکة.**»

[3] مغبونیّت: فریب خوردن و زیان دیدن. (محقق)